[دادگاه و محاکمه]

و اما اصل محاکمه:

- [وجه غضب در دیدگاه ابن کثیر]
- [بررسی حکم دادگاه]

[وجه غضب در دیدگاه ابن کثیر]

و اما اصل محاکمه:

[وجه غضب در دیدگاه ابن کثیر]

> وأما تغضب فاطمة رضی الله عنها وأرضاها علی أبی بکر رضی الله عنه وأرضاه فما أدری ما وجه؟

من نمی دانم علت غضب نمودن فاطمه بر ابوبکر چه بود؟

[وجه اول: منع از میراث]

> فان كان لمنعه إياها ما سألته من الميراث فقد اعتذر اليها بعذر يجب قبوله وهو ما رواه عن أبيها رسول الله أنه قال لا نورث ما تركنا صدقة وهی ممن تنقاد لنص الشارع الذی خفی علیها قبل سؤالها المیراث کما خفی علی أزواج النبی حتی أخبرتهن عائشة بذلك ووافقنها علیه ولیس یظن بفاطمة رضی الله عنها أنها اتهمت الصدیق رضی الله عنه فیما أخبرها به حاشاها وحاشاه من ذلك
>
> كيف وقد وافقه على رواية هذا الحديث عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعلی بن أبی طالب والعباس بن عبد المطلب وعبد الرحمن ابن عوف وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام وسعد بن ابی وقاص وأبو هريرة وعائشة رضی الله عنهم أجمعين كما سنبينه قريبا ولو تفرد بروايته الصديق رضی الله عنه لوجب علی جميع أهل الأرض قبول روايته والانقياد له فی ذلك

زیرا اگر به جهت این بود که ابوبکر او را از ارث پدری محروم کرده است، (وجهی ندارد) چرا که ابوبکر عذری آورد که قبولش لازم است: او از رسول خدا روایت کرد که:(ما پیامبران از خود ارثی نمیگذاریم و آنچه از اموال ما باقی میماند، صدقه است) دز حالیکه فاطمه تابع روایتی است که قبل از درخواست ارث بر او مخفی مانده بوده . و احتمال این نمیرود که فاطمه ابوبکر صدیق را در نقل حدیث متهم بداند ، و چگونه میتواند ابوبکر را تکذیب کند؟ در حالیکه این حدیث را کسانی غیر از ابوبکر مثل عمربن خطاب و عثمان و علی و عباس و عبد الرحمن و طلحه و زبیر و سعد و ابوهریره و عائشه نیز نقل کرده اند.و حتی اگر تنها ناقل آن ابوبکر بود نیز بر تمام اهل کره زمین تصدیق او واجب بود!

[وجه دوم: در ّنظارت امیرالمؤمنین بر صدقات]

> **وإن كان غضبها لأجل ما سألت الصديق إذ كانت هذه الأراضي صدقة لا ميراثا أن يكون زوجها ينظر فيها فقد اعتذر بما حاصله أنه لما كان خليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو يرى أن فرضا عليه أن يعمل بما كان يعمله رسول الله صلى الله عليه وسلم ويلي ما كان يليه رسول الله ولهذا قال وإني والله لا أدع امرا كان يصنعه فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا صنعته قال فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت**

و اگر غضب فاطمه به این خاطر بود که وقتی فهمید این زمینها صدقه است نه ارث، میخواست شوهرش متولی و ناظر بر مصرف صدقات باشد، (وابوبکر قبول نکرد)، باز جای غضب نبود؛ چرا که ابوبکر این عذر را آورد که : چون من جانشین رسول خدا هستم، بر خود لازم میدانم که عهده دار صدقات حضرت باشم و همانگونه عمل کنم که او عمل میفرمود.لذا سوگند یاد کرد که هر کاری را که رسول خدا درباره صدقات انجام میداد به همان نحو انجام دهد.

ولی با این حال (یعنی با اینکه قهر دو جهت بیشتر نمیتواند داشته باشد و هر دو هم مقبول نبود) فاطمه با او قهر کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت

> **وهذا الهجران والحالة هذه فتح على الفرقة الرافضة شرا عريضا ووجدوا طويلا وأدخلوا أنفسهم بسببه فيما لا**

> **يعنيهم ولو تفهموا الأمور على ما هي عليه لعرفوا للصديق فضله وقبلوا منه عذره الذي يجب على كل أحد قبوله ولكنهم طائفة مخذولة وفرقة مرذولة يتمسكون بالمتشابه ويتركون الأمور المحكمة المقدرة عند ائمة الاسلام من الصحابة والتابعين فمن بعدهم من العلماء المعتبرين في سائر الاعصار والأمصار رضي الله عنهم وأرضاهم أجمعين بيان رواية الجماعة لما رواه الصديق وموافقتهم على ذلك[1]**

و اين قضيه دستاويزي مغتنم براى طائفه رافضى اه (شيعه) و بهانه اى براى شر به پا كردن و در جهل طوفانى غوطه ور شدن گرديد! در حاليكه اگر حقيقت امر را درست درک ميکردند، به فضيلت ابوبکر صديق معترف شده و عذر او را ميپذيرفتند، چنانکه تمام صحابه و تابعين و علماى اعصار بعدى روايت ابوبکر را پذيرفته و با او موافقت کردند، ولى چه کنيم که رافضى اه گروهى پست و رذل هستند که متشابهات را گرفته و محکمات را رها ميکنند.(منظور ابن کثير از محکمات راستگوئى ابوبکر، و از متشابهات قهر حضرت فاطمه ميباشد!) »

> **.... ولكن لما حصل من فاطمة رضي الله عنها عتب على الصديق بسبب ما كانت متوهمة من أنها تستحق ميراث رسول الله ولم تعلم بما أخبرها به الصديق .... فحصل لها وهي امرأة من البشر ليست بواجبة العصمة عتب وتغضب ولم تكلم الصديق حتى ماتت[2]**

« عتاب فاطمه بر ابوبکر به خاطر اين بود که خيال ميکرد استحقاق ارث بردن از پيامبر دارد و نميدانست رواياتى را که ابوبکر نقل ميکرد .... پس ناراحت شد و بر ابوبکر عتاب کرد و تا زنده بود با او سخن نگفت ، در حالى که او هم زنى مثل ساير زنها است و معصوم نيست ».

> **فتغضبت فاطمة رضي الله عنها عليه في ذلك ووجدت في نفسها بعض الموجدة ولم يكن لها ذلك[3].**
> « پس فاطمه در اين مسأله بر ابوبکر غضب کرد و ناراحت شد ولى چنين حقى نداشت».

[1] البداية والنهاية، ج٥، ص٢٨٦ و ط احياء التراث، ج ٥، ص ٣٠٧-٣٠٨

[2] البداية والنهاية، ج ٥، ص٢٤٨ و ط احياء التراث، ج ٥، ص ٢٧٠

[3] البداية والنهاية ط احياء التراث ، ج ٤، ص ٢٣١

[بررسی حکم دادگاه]

بررسی حكم دادگاه:

[امام علی و حدیث «ال نورث»]

در ابتدا يک کلمه در سلب اطمينان از اين دادگاه -که آشکارا به حضرت علی (ع) نسبت می دهد که حضرت هم، مثل ابوبکر همين رواية«**ال نورث ما ترکناه صدقه**» را از پيامبر خدا (ص) نقل کردهاند[1] - میگويم:

مطالب برای همیشه مخفی نمیمانند؛ در صحيح مسلم است كه خليفه دوم عمر بن الخطاب اعترافصريح می کند که حضرت علی (ع) ابوبکر و عمر را در نقل اين رواية از پيامبر، دروغگو می دانستند[2]:

[فرأيتماه كاذباً آثماً]

> **فجئتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها فقال أبو بكر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما نورث ما تركنا صدقة فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنه لصادق بار راشد تابع للحق ثم توفى أبو بكر وأنا ولى رسول الله صلى الله عليه وسلم وولى أبى بكر فرأيتمانى كاذبا آثما غادرا خائنا والله يعلم إنى لصادق بار راشد تابع للحق[3]**

« .... عمر به آنها (اميرالمومنين(ع) و عباس بن عبدالمطلب) ياداوری نمود که: هنگامی که ابوبکر زنده بود و از او طلب ميراث نمودید و او در جواب حديث {مانورث، ماترکنا صدقه} را برايتان نقل کرد، شما دو نفر او را دروغگوی گنهکار نيرنگباز خيانتکار پندارشتيد در حاليکه خدا ميداند که او چقدر راستگو و نيکوکردار و تابع حق بود. وچون ابوبکر وفات کرد و خلافت به من رسيد، مرا نيز مثل او دروغگو و گنهکار و نيرنگباز و خيانتکارپنداشتيد و

حال آنکه خدا میداند که من راستگو و نیکوکردار و تابع حق هستم ...»

[بررسی کلام ابن کثیر]

اما جواب اصلی اين است كه در كلام ابن كثير دو شق آمده[4] و حال آن كه واقع مطلب **شقّ ثالثی** است كه نيازدارد شواهد فراوان آن را نقل كنيم تا به طور طبيعی اطمينان قلبی برای ناظران بی طرف -مانند تازه مسلمانان- حاصل شود.

آقای قاضی ابن كثير دو احتمال در وجه هجر حضرت فاطمه (سلام الله عليها) بيان كرد و هر دو را جواب داد و گفت: «**وهذا الهجران والحالة هذه فتح على الفرقة الرافضة شرا عريضا** »

يعنی اين هجران با اين وضعيت كه دو وجه بيشتر ندارد و هر دو هم مقبول نبود، اسباب فتنه گری و شرارت را برای رافضيان فراهم كرده است.

ولی عرض كرديم **وجه سومی** در بين است كه خود ابن كثير در تفسيرش آورده و به طور جزم رد نكرده بلكه اشكال كرده و در نهايت گفته والله اعلم ، و چه خوب است كه اين وجه سوم با ذكر شواهد قطعی در انظار محققين به دراية تاريخی[5] نزديک شود.

در ابتداء يک شاهد ذكر می كنم و سپس به اشكال ابن كثير در تفسيرش می پردازم و آن اين كه حضرت فاطمه (س) برای ابوبكر شاهد آوردند به طوری كه اين امر، سبب اختلاف فتوی در بين مذاهب چهارگانه اهل تسنن شده ، اين دو مورد را ملاحظه فرماييد:

[مقدّمه]

[شهادت زوجين نزد اهلسنت]

> **مسألة: لا تقبل شهادة أحد الزوجين للآخر عند أبي حنيفة رضي الله عنه وقال الشافعي رحمه الله تعالى تقبل حجة أبي حنيفة .....حجة الشافعي رحمه الله ما روي أن فاطمة رضي الله عنها ادعت فدكا بين يدي أبي بكر رضي الله عنه واستشهدت عليا رضي الله عنه وأم أيمن وكان بمحضر من الصحابة ولم ينكر عليها أحد[6]**
>
> **« ابوحنيفه معتقد است كه: شهادت شوهر به نفع زن و بالعكس پذيرفته نيست. ولی شافعی گويد كه : پذيرفته ميشود؛... دليل شافعی اينست كه فاطمه در**

> قضيه ادعاى فدک، على و ام ايمن را به عنوان شاهد خود به ابوبكر معرفى كرد و در حالى كه صحابه مى‌ديدند هيچ يک از آنها بر اين كار او ايراد نگرفت.»
>
> مسألة: لا يقبل شهادة أحد الزوجين للآخر وقال الشافعى رضى الله عنه يقبل ..... احتج بما روى أن فاطمة رضى الله عنها ادعت فدكا بين يدى أبى بكر رضى الله عنه واستشهدت علیا رضى الله عنه وامرأة فقال أبو بكر ضمى إلى الرجل رجلا وإلى المرأة امرأة وكان ذلك بمحضر من الصحابة من غير نكير فكان إجماعا [7]
>
> « ابوحنيفه معتقد است كه: شهادت شوهر به نفع زن و بالعكس پذيرفته نيست. ولى شافعى گويد كه : پذيرفته مى شود؛... دليل شافعى اينست كه فاطمه در قضيه ادعاى فدک، على و ام ايمن را به عنوان شاهد خود به ابوبكر معرفى كرد ابوبكر گفت:بايد يک مرد يا زن ديگر هم به شهود خود اضافه كنى و در حالى كه صحابه مى‌ديدند هيچ يک از آنها بر اين كار او ايراد نگرفت پس در اين مسئله اجماع صورت گرفته است»

مخالفين مذهب شافعى مى گويند: ابوبكر كه ادعاى ارث را در كرد[8] ، مى گوييم: مى پذيريم

[سؤالى ساده: وجه شهادت امام و ام ايمن؟]

اما سؤال ساده اى كه ما را به يک درايت تاريخى مى رساند اين است كه على اى حال على (ع) و ام ايمن براى شهادت آمدند

-آيا آمدن شهادت بر وارث بودن فاطمه (س) بدهند؟!

چه كسى شک داشت كه او دختر پيامبر است ،

- آيا آمدن شهادت بر ارث بردن از پيامبر بدهند؟!

حكم شرعى، شاهد نمى خواهد بلكه دليل از كتاب و سنّت معتبر مى خواهد،

و آيا احدى نقل كرده كه على (ع) و ام ايمن حديث ارث بردن زدن ابوبكر خوانده باشند؟ پس ادعاى حضرت فاطمه (س) چه بود كه شاهد مى خواست؟

[وجه سوم: ادّعای نحله]

در يک کلمه: ادعای حضرت فاطمه (س)، ادعای نحله و بخشش پيامبر (ص) به امر خدا بود در آيه شريفه (**و آت ذا القربی حقّه**[9]) و اين **شقّ ثالث** است که آقای قاضی ذکر نکردند[10].

[گام های بعدی حضرت: ارث؛ حق ذوی القربی]

بلی پس از ردّ دعوی، حضرت برای استنقاذ فدک[11]، متوسل به ارث و پس از آن به حقّ ذوی القربی شدند.

[بیان این وجه در تفسیر ابن کثیر]

و عجيب است که آقای قاضی خودش در تفسيرش به خاطر روايت وارد شده ، همين حرف را مطرح می‌کند و به طور قطع اين احتمال را در نکرده است، ملاحظه فرماييد:

> وقال الحافظ أبو بكر البزار:
>
> **٢٢٢٣ حدثنا عباد بن يعقوب حدثنا أبو يحيى التيمي حدثنا فضيل بن مرزوق عن عطية عن أبي سعيد قال لما نزلت (وآت ذا القربى حقه) دعا رسول الله ص فاطمة فأعطاها فدك ثم قال لا نعلم حدث به عن فضيل بن مرزوق إلا أبو يحيى التميمي وحميد بن حماد بن أبي الخوار وهذا الحديث مشكل ولو صح إسناده لأن الآية مكية وفدك إنما فتحت مع خيبر سنة سبع من الهجرة فكيف يلتئم هذا مع هذا فهو إذا حديث منكر والأشبه أنه من وضع الرافضة والله أعلم**[12]
>
> « ابن کثير با چند واسطه از ابو سعيد خدری نقل می‌کند که: وقتی آيه ی (وآت ذا القربی حقه) نازل شد، پيامبر(ص) فاطمه را خواست و فدک را به او بخشيد... سپس می‌گويد:قبول اين حديث مشکل است چراکه آيه مزبور مکّی و فتح خيبر و تسلط پيامبر بر فدک در مدينه (سال هفتم هجری) اتفاق افتاده است... به نظر می‌رسد که اين حديث از مجعولات رافضه (شيعه)

باشد ، و خدا داناتر است.»

[نقل شوکانی از ابن کثیر]

وأخرج البزار وأبو يعلى وابن أبى حاتم وابن مردويه عن أبى سعيد الخدرى قال لما نزلت هذه الآية وآت ذا القربى حقه دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة فأعطاها فدك وأخرج ابن مردويه عن ابن عباس قال لما نزلت وآت ذا القربى حقه أقطع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة فدك قال ابن كثير بعد أن ساق حديث أبى سعيد هذا ما لفظه وهذا الحديث مشكل ولو صح إسناده لأن الآية مكية وفدك إنما فتحت مع خيبر سنة سبع من الهجرة فكيف يلتئم هذا مع هذا انتهى[13]

[پاسخ ابن کثیر به اشکال خود]

و جواب از اشکال ابن کثیر این است که در کتب تفاسیر زیاد ذکر شده احتمال این که آیه ای دو مرتبه نازل شده باشد و یا تفکیک در آیات سوره ای بین آیات مکی و مدنی باشد، و ما جواب را از زبان خود او و ابن تیمیه می دهیم:

وقد ذكر محمد بن إسحاق وغير واحد أن صدر سورة آل عمران إلى بضع وثمانين آية منها نزلت فى وفد نجران وقال الزهرى هم أول من بذل الجزية والا خلاف أن آية الجزية نزلت بعد الفتح فما الجمع بين كتابة هذه الآية قبل الفتح إلى هرقل فى جملة الكتاب وبين ما ذكره محمد بن إسحاق والزهرى

والجواب من وجوه: أحدها يحتمل أن هذه الآية نزلت مرتين مرة قبل الحديبية ومرة بعد الفتح الثانى يحتمل أن صدر سورة آل عمران نزل فى وفد نجران إلى هذه الآية وتكون هذه الآية نزلت قبل ذلك[14]

« ابن کثیر در تفسیر خود میگوید: ... اختلافی نیست در اینکه آیه جزیه بعد از فتح مکه نازل شده ؛ در حالیکه پیامبر(ص) این آیه را در ضمن نامه ای که برای هرقل روم قبل از فتح نوشتند،ذکر کرده اند. وسپس گفته:از این

اشكال چند جواب داده شده است : يكى اينكه احتمال دارد اين آيه دو بار نازل شده باشد ؛ يك بار قبل از فتح و يك بار بعد از فتح . »

[پاسخ ابن تيميه]

> وإذا عرف هذا فقول أحدهم نزلت فى كذا لا ينافى قول الآخر نزلت فى كذا اذا كان اللفظ يتناولهما كما ذكرناه فى التفسير بالمثال واذا ذكر أحدهم لها سببا نزلت لأجله وذكر الآخر سببا فقد يمكن صدقهما بأن تكون نزلت عقب تلك الاسباب أو تكون نزلت مرتين مرة لهذا السبب ومرة لهذا السبب[15]

« ابن تيميه مى‌گويد:اگر رواياتى بگويد:فلان آيه درباره فلان موضوع نازل شده و رواياتى ديگر موضوع ديگرى را به عنوان شان نزول معرفى كند، و لفظ آيه هر دو را شامل شود، با هم منافاتى ندارد؛ چراكه ممكن است بعد از تحقق هر دو موضوع آيه ناظر به هر دو نازل شده باشد يا آيه دو بار نازل شده باشد و هر بار براى يك موضوع .»

[تبيين اين وجه]

و نزد شيعه واضح است كه امر الهى در آيه مباركه[16]، پشتوانه امامت است

[فدک؛ نماد امامت]

و فدک، نماد است و اصرار حضرت صدّيقه (س) به همين جهت بود و لذا از نقل شيعه حكايت شده كه وقتى خليفه عباسى تعيين حدّ فدک را از امام شيعه خواست فرمودند: يك حدّ آن مشرق و حدّ ديگر مغرب است[17].

و واضح است كه پس از اقطاع[18]، سهمى براى ديگرى نمى‌ماند.

[ما افاء الله، لذى القربى: حكم كلى شرعى]

در آيات ديگر بيان يک حکم کلی شرعی است با تعبير «**ولذی القربی**[19]»

[آت ذا القربی: اجرای حکم]

اما در اين آيه، امر به ايتاء است از ناحيه خداوند متعال[20]

شاهد آوردن حضرت هم بر يک موضوع شرعی بود، نه يک حکم شرعی که معنی ندارد استشهاد بر آن.

[شواهد نحله بودن فدک]

اين مطلب شواهد فراوانی دارد:

اين مطلب شواهد فراوانی دارد:

۱.در نهج البلاغه است که «بلی کانت فی ايديناِ فدک»**[21]**

۲. تنگ شدن صحنه بر ابوبکر در مقابل استدلال قوی امبر المومنين (ع) که ابوبکر! چه کسی از ذو الديد طلب شاهد میکند[22]؟ (در نقل شيعه)

۳. و سپس قضيه خالد[23] ،

۴. و نيز بيرون کردن وکيل حضرت صديقه (س) از فدک[24]

اين شواهد بهگونهای است که پس از تبديل شدن به يک دراية تاريخی، برچسب کذب زدن بر آن مورد قبول منصفين در طول تاريخ نخواهد بود.

---

[1] ابن کثير امیرالمومنين علیه السلام را نيز از جمله ی راويان اين حديث می شمارد: كيف وقد وافقه علی رواية هذا الحديث عمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وعلی بن أبی طالب والعباس بن عبد المطلب وعبد الرحمن ابن عوف وطلحة بن عبيد الله والزبير بن العوام وسعد بن ابی وقاص وأبو هريرة وعائشة رضی الله عنهم أجمعين (البداية والنهاية ط احياء التراث، ج ۵، ص ۳۰۷-۳۰۸)

[2] در اين عبارت،خليفه به امام اين نسبت را می دهد و جالب اينجاست که در ادامه نيز امام مطلب را رد نمی کنند که ما شما را دروغگو نمی دانستيم و نمی دانيم، در حالی که اگر نسبت،ناروا بود برای گرفتن حق خودشان جا داشت که آن را به صراحت انکار کنند.

[3] صحيح مسلم ت عبدالباقی، ج۳، ص۱۳۷۸

[4] دو وجهی که با عبارت «ان کان» و «ان کان» در کلام او از هم تفکيک شده بود.

[5] دراية تاريخی، برخوردار از مرتبه بالائی از وثوق و اطمينان است که ظاهرا با متواتر هم اندکی تفاوت دارد ، قوام تواتر به کثرت نقل است به حدی که احتمال تبانی بر کذب نباشد و

ميتواند در يک کلام واحد تحقق پيدا کند که خصوصيات صدور آن معلوم نباشد اما در دراية فقط عدم احتمال تباني ناقلين بر کذب نيست بلکه محفوف به مؤيدات و قرائن خارجي است که او را در فضائي برتر از نقل و رواية قرار مي دهد ولي علي اي ّحال هيچ کدام موجب يقين مضاعف و قطع رياضي نيست و چون مبني بر احتمالات است ميتوان گفت از عناصر منطق دو ارزشي نيست بلکه از منطق تشکيکي است که ارزش صدق آن با درصد بيان مي شود.(بخشی از مقاله درايت تاريخی دوارزشی نيست)

[6] الغرة المنيفة، ج1، ص۱۹۴ و ط مؤسسه الکتب الثقافيه ، ص ۱۸۷

[7] إيثار الإنصاف، ج۱، ص۳۴۰

[8] الجواب عنه: أن أبا بكر رضي الله عنه لم يحكم بتلك الشهادة ورد دعوى إرثها عن النبي صلى الله عليه وسلم وقال: سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول: "نحن معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة" (الغره المنيفه،ص ۱۸۸)

[9] سوره الاسراء، آيه ۲۶

[10] در کتب اهل سنت در اين باره آمده است:

1651 - وسألت أبي عن حديث رواه علي بن عابس ، عن فضيل ، عن عطية ، عن أبي سعيد؛ قال : لما نزلت: {وآت ذا القربى حقه} ... [في التعليقة: الآية (٢٦) من سورة الإسراء. وتمام الحديث: «دعا النبي (ص) فاطمة، فجعل لها فدك» ، وسيأتي في المسألة رقم (١٦٥٦).].ورواه أبو نعيم ، عن فضيل، عن عطية، ال يقول: عن أبي سعيد .أيهما أصح؟ قال: كما قال أبو نعيم أصح (العلل لابن ابی حاتم، ج ۴، ص 577)

١٦٥٦ - وسألت أبي وأبا زرعة عن حديث رواه سعيد بن خثيم ، عن فضيل بن مرزوق، عن عطية، عن أبي سعيد؛ قال: لما نزلت هذه الآية: {وآت ذا القربى حقه} ، دعا النبي (ص) فاطمة، فجعل لها فدك؟(همان، ص583)

قوله تعالى: {وآت ذا القربى حقه} [الإسراء: 26].

11125 - عن أبي سعيد قال: «لما نزلت {وآت ذا القربى حقه} [الإسراء: 26] دعا رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فاطمة، فأعطاها فدك».(مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج7، ص 49)

برای مراجعه تفصيلی به روايات نقل شده در کلمات عامه به سايت فدکيه، نزول آيه و آت ذاالقربی مراجعه فرماييد.

[11] استنقاذ به معنای نجات دادن است. به عنوان نمونه استنقاذ غريق يعنی او را از غرق شدن نجات دادن و استنقاذ مال يعنی مال را از چنگ کسی که او را به ناحق تصرف کرده است،درآوردن.

هنگامی که ديگری مال انسان را تصاحب می کند، انسان می تواند با اجرای يک معامله ی صوری که مورد قبول طرف مقابل است مال را از چنگ او درآورد. مثال ًهنگامی که ظالمی اهل و عيال شخص را به اسارت خود در می آورد او می تواند برای نجات دادن آن ها او را از کافر بخرد(بيع صوری)

و يجوز شراء ما يسبيه الظالم من الكافر، و أخته و بنته و زوجته(إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان؛ ج1، ص: ۳۶۶)

ای هنگامی که انسان مصحفی را در دست کافر می بیند، با این که قرآن مملوک کافر نیست و نمی شود اما شخص برای این که قرآن را از تصرف او خارج کند، با او بیع صوری انجام می دهد.

در مسئله ما نیز گرچه فاطمه سلام الله علیها می داند که فدک،نحله رسول خداست و در زمان حیات حضرت به او بخشیده شده است، اما چون خلیفه وقت سخنان حضرت را در کرد برای خارج کردن مال خود از دست وی تمسک به ادعای ارث و حق ذوی القربی می کند. ادعای ارث،اقرار نیست بلکه الزام است. حضرت در این مسیر به وظیفه شرعی خود عمل کردند و در باطن حجت را بر همگان تمام نمودند.

[12] تفسير ابن كثير، ج3، ص۳۷ و ط العلمیه، ج ۵، ص ۶۳

جالب اینجاست که عبارت اخیر (فهو اذا حدیث منکر و الاشبه انه من وضع الرافضه و الله اعلم)در طبع دیگر این کتاب(طبع ریاض) وجود ندارد.(تفسیر ابن کثیر ت السلامه، ج ۵ ، ص ۶۹)

طبع ریاض، طبعی است به تصحیح و تحقیق سامی بن محمد السلامه. محقق کتاب،در مقدمه با اشاره به چاپ های متعدد کتاب می‌گوید: این تفسیر برای اولین بار در سال ۱۳۰۰تا ۱۳۰۲ قمری در مطبعه امیریه چاپ شد و پس از آن شیخ رشید رضا به دستور پادشاه سعودی ان را تصحیح و روانه بازار کرد:

وقد طبع هذا التفسير لأول مرة في المطبعة الأميرية من سنة ۱۳۰۰ هـ إلى سنة ۱۳۰۲ هـ بهامش تفسير "فتح البيان" لصديق حسن خان، ثم طبعه الشيخ رشيد رضا -رحمه الله-ومعه تفسير البغوي في تسعة مجلدات بأمر جلالة الملك عبد العزيز بن عبد الرحمن آل سعود-رحمه الله-من سنة ۱۳٤۳ هـ إلى سنة ۱۳٤۷ هـ،

وی در ادامه می‌گوید: رشید رضا تلاش بسیار کرد اما بسیاری از امور از او فوت شد: واجتهد -رحمه الله-في تصحيحه ما استطاع، ولكن فاته الشيء الكثير (كتاب تفسير ابن كثير، ت السلامة، ص ۸)

طبع های بعدی نیز همه از روی همین نسخه بود و علاوه‌بر اغلاط بسیاری که آن نسخه داشت، خود نیز بر آن مواردی را اضافه کردند. در سال ۱۳۹۰ گروهی از محققین، مبادرت به تحقیق و تصحیح این کتاب کردند اما اشکال کار اینجا بود که لكنهم اعتمدوا على نسخة الأزهر، وهي نسخة قديمة وجيدة، لكن بمقارنتها ببقية النسخ فإنها يكثر فيها السقط والتصحيف (همان، ص۹)

او در پاورقی می‌گوید: این طبع،گرچه نیاز آن روز جامعه علمی را برآورده می‌کرد،اما از این به بعد به‌خاطر کثرت اشتباهات و افتادگی های آن. دیگر جایگاهی نخواهد داشت.

از دیگر شواهد بر نبودن این عبارت در کلام ابن کثیر ، نقل قول سایر علما از تفسیر وی است مانند شوکانی که کلام او در متن نقل شده است.

[13] ملاحظه می شود که شوکانی نیز در فتح القدیر بعد از نقل از چهار نفر از بزرگان محدثین ، حدیث اعطای فدک به فاطمه(س) را از دو نفر از صحابه (ابوسعید و ابن عباس)، استبعاد ابن کثیر را بدون قسمت اخیر(فهذا حدیث منکر...) نقل کرده است (فتح القدیر، ج3، ص224 و ط دار ابن کثیر، ج ۳، ص ۲۶۷)

[14] تفسير ابن كثير، ج١، ص٣٧٢

[15] كتب ورسائل وفتاوى ابن تيميه في التفسير، ج١٣، ص٣٤٠

[16] امر به ايتاء در آيه شريفه «و آت ذا القربى حقّه»(سوره الاسراء، آيه ٢٦)

[17] در كافي شريف و تهذيب اين ماجرا را به مهدي عباسي نسبت مي دهد:

علي بن محمد بن عبد الله عن بعض أصحابنا أظنه السياري عن علي بن أسباط قال: لما ورد أبو الحسن موسى ع على المهدي آره ورد المظالم فقال اي أمير المؤمنين ما بال مظلمتنا ال تردّ فقال له و ما ذاك اي أبا الحسن قال إن الله تبارك و تعالى لما فتح على نبيه ص فدك و ما والاها لم يوجف عليه بخيل و ال ركاب فأنزل الله على نبيه ص و آت ذا القربى حقه فلم يدر رسول الله ص من هم فراجع في ذلك جبرئيل و راجع جبرئيل ع ربه فأوحى الله إليه أن ادفع فدك إلى فاطمة ع فدعاها رسول الله ص فقال لها اي فاطمة إن الله أمرني أن أدفع إليك فدك فقالت قد قبلت اي رسول الله من الله و منك فلم يزل وكلاؤها فيها- حياة رسول الله ص فلما ولي أبو بكر أخرج عنها وكلاءها... فقال له المهدي **اي أبا الحسن حدها لي** فقال حد منها جبل أحد و حد منها عريش مصر و حد منها سيف البحر و حد منها دومة الجندل فقال له كل هذا قال نعم اي أمير المؤمنين هذا كله إن هذا كله مما لم يوجف عليه بخيل و ال ركاب قال كثير و أنظر فيه- رسول الله ص فلما ولي أبو بكر أخرج عنها وكلاءها فقال له المهدي... فقال حد منها جبل أحد و حد منها عريش مصر و حد منها سيف البحر و حد منها دومة الجندل فقال له كل هذا قال نعم اي أمير المؤمنين هذا كله إن هذا كله مما لم يوجف عليه بخيل و ال ركاب قال كثير و أنظر فيه- رسول الله ص بخيل و ال ركاب فقال كثير و أنظر فيه.(الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص543) و همين طور: تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج٤، ص: ١٤٩ و نقل مختصر آن در المقنعه،ص ٢٩٠

ابن شهرآشوب اما اين ماجرا را به هارون نسبت مي دهد كه:

و في كتاب أخبار الخلفاء أن هارون الرشيد كان يقول لموسى بن جعفر خذ فدك حتى أردها إليك فيأبى حتى ألح عليه فقال ع ال آخذها إلا بحدودها قال و ما حدودها؟

قال إن حددتها لم تردها قال بحق جدك إلا فعلت قال أما الحد الأول فعدن فتغير وجه الرشيد و قال إيها قال و الحد الثاني سمرقند فاربد وجهه و قال هيه قال الحد الثالث إفريقية فاسود وجهه و قال هيه قال الرابع سيف البحر مما يلي الجزر و أرمينية قال الرشيد فلم يبق لنا شيء فتحول إلى مجلسي قال موسى قد أعلمتك أنني إن حددتها لم تردها فعند ذلك عزم على قتله و في رواية ابن أسباط أنه قال: أما الحد الأول فعريش مصر و الثاني دومة الجندل و الثالث أحد و الرابع سيف البحر فقال هذه كلها هذه الدنيا فقال هذا كان في أيدي اليهود بعد موت أبي هالة فأفاءه الله على رسوله بلا خيل و ال ركاب فأمره الله أن يدفعه إلى فاطمة ع.(مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج ۴ ؛ ص۳۲۰-۳۲۱)

اين مطلب در كتاب مرآه الزمان سبط ابن جوزي هم به نقل از زمخشري آمده است.(مرآه الزمان في تواريخ الاعيان، ج ١٣، ص ٢٥۶)

[18] اقطاع: واگذاري زمين اي منافع حاصل از آن اي محل كسب براي زماني محدود اي انمحدود به كسي از سوي حاكم.

به واگذاري زمين اي منافع آن، «اقطاع تمليك» و به واگذاري محل كسب، «اقطاع ارفاق اي رفاق» گفته مي‌شود. واگذار كننده را «مقطع» و به فرد بخشيده شده، «مقطع له» و آنچه را كه واگذار شده، «قطايع اي اقطاعات» گويند.

از اين عنوان در باب احياء موات بحث شده است(فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت عليهم السلام؛ ج۱، ص: ۶۲۳)

در اينجا مقصود از اقطاع، اقطاع تمليكى فدک است از سوى رسول خدا صلى الله عليه و آله به حضرت زهرا سلام الله عليها.

[19] ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ(سوره الحشر، آيه ۷)

بيان مطلب اينكه غنائم به دست آمده از اموال مشركين، احكام مختلفى دارد:

۱.آن چه از اموال مشركين در هنگام جنگ به دست مى‌آيد، بعد از اخراج خمس ميان مجاهدين تقسيم مى‌شود.

۲.اما اموالى كه بدون جنگيدن با آنها به دست مى‌آيد، براى امام است.

محقق حلى در اين باره مى فرمايد:الأولى ما يؤخذ من أموال المشركين في حال الحرب فهو للمقاتلة بعد الخمس ... و ما يتركه المشركون فزعا و يفارقونه من غير حرب فهو للإمام أيضا(شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام؛ ج۴، ص: ۳۴-۳۵)

حكم دسته اول در سوره انفال،آيه ۴۱ و حكم كلى دسته دوم در سوره حشر بيان شده است: وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلى مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَديدُ الْعِقابِ(سوره الحشر، آيه۶-۷)

[20] از جمله اين اموال به تصريح مورخين و مفسرين، فدک است:

قال ابن عباس نزل قوله «ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى» الآية في أموال كفار أهل القرى و هم قريظة و بني النضير و هما بالمدينة و فدك و هي من المدينة على ثلاثة أميال و خيبر و قرى ينبع جعلها الله لرسوله يحكم فيها ما أراد و أخبر أنها كلها له فقال أناس فهلا قسمها فنزلت الآية(مجمع البيان في تفسير القرآن، ج۹، ص۳۹۰)

و أخرج ابن مردويه عن ابن عباس في قوله ما أفاء الله على رسوله منهم فما أوجفتم عليه من خيل و لا ركاب قال أمر الله رسوله بالسير إلى قريظة و النضير و ليس للمؤمنين يومئذ كثير خيل و لا ركاب فجعل رسول الله صلى الله عليه و سلم يحكم فيه ما أراد و لم يكن يومئذ خيل و لا ركاب يوجف بها قال و الإيجاف ان يوضعوا السير و هي لرسول الله صلى الله عليه و سلم فكان من ذلك خيبر و فدك و قرى عربية و أمر الله رسوله ان يعد ليتبع فأتاها رسول الله صلى الله عليه و سلم فاحتواها كلها فقال أناس هلا قسمها فانزل الله عذره فقال ما أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله و للرسول إلى قوله شديد العقاب(الدر المنثور في التفسير بالمأثور، ج۶، ص ۱۹۲)

[21] بلى كانت في أيدينا فدك من كل ما أظلته السماء فشحت عليها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرين و نعم الحكم الله(نهج البلاغة (للصبحي صالح) ؛ نامه ۴۵ به عثمان بن حنيف، ص۴۱۷)

عالمه مجلسی می‌فرماید که این امه از جمله شواهدی است که دلالت می‌کند که فدک، قبل از غصب در اختیار حضرت بوده است:وَيدلّ عَلى أنّهَا كانت في يدها صلوات الله عليها ما ذكر أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ في كِتَابِهِ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ حُنَيْفٍ حَيْثُ قَالَ بَلَى كَانَتْ في أَيْدِينَا فَدَكُ، من كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ آخَرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ.(بحارالأنوار ج: ۲۹ ص: ۳۵۰)

[22] وقال علي بن إبراهيم في قوله آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عثمان بن عيسى وحماد بن عثمان عن أبي عبد الله ع قال لما بويع لأبي بكر واستقام له الأمر على جميع المهاجرين والأنصار بعث إلى فدك فأخرج وكيل فاطمة بنت رسول الله ص منها فجاءت فاطمة ع إلى أبي بكر، فقالت اي أبا بكر منعتني عن ميراثي من رسول الله وأخرجت وكيلي من فدك فقد جعلها لي رسول الله ص بأمر الله، فقال لها هاتي على ذلك شهودا فجاءت بأم أيمن فقالت ال أشهد حتى أحتج اي أبا بكر عليك بما قال رسول الله ص فقالت أنشدك الله، ألست تعلم أن رسول الله ص قال إن أم أيمن من أهل الجنة قال بلى، قالت فأشهد أن الله أوحى إلى رسول الله ص «آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» فجعل فدك لفاطمة بأمر الله وجاء علي ع فشهد بمثل ذلك فكتب لها كتابا بفدك ودفعه إليها فدخل عمر فقال ما هذا الكتاب فقال أبو بكر إن فاطمة ادعت في فدك وشهدت لها أم أيمن وعلي فكتبت لها بفدك، فأخذ عمر الكتاب من فاطمة فمزقه وقال هذا فيء المسلمين وقال أوس بن الحدثان وعائشة وحفصة يشهدون على رسول الله ص بأنه قال إنا معاشر الأنبياء ال نورث ما تركناه صدقة فإن علينا أن نجوعها يجري إلى نفسه وأم أيمن فهي امرأة صالحة ولو كان معها غيرها لنظرنا فيه فخرجت فاطمة ع من عندهما باكية حزينة

فلما كان بعد هذا جاء علي ع إلى أبي بكر وهو في المسجد وحوله المهاجرون والأنصار، فقال **اي أبا بكر لم منعت فاطمة** ميراثها من رسول الله **وقد ملكته** في حياة رسول الله ص فقال أبو بكر **هذا فيء المسلمين** فإن أقامت شهودا أن رسول الله ص جعله لها وإلا فلا حق لها فيه، فقال أمير المؤمنين ع اي أبا بكر تحكم فينا بخلاف حكم الله في المسلمين قال ال قال لك **فإن كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت أنا فيه من تسأل البينة** قال إياك كنت أسأل البينة على ما تدعيه على المسلمين قال **فإذا كان في يدي شيء وادعى فيه المسلمون فتسألني البينة على ما في يدي** وقد ملكته في حياة رسول الله ص وبعده ولم تسأل المسلمين البينة على ما ادعوا علي شهودا كما سألتني على ما ادعيت عليهم فسكت وأبو بكر ثم قال عمر **اي علي دعنا من كلامك فإنا ال نقوى على حجتك** فإن أتيت بشهود عدول وإلا فهو فيء المسلمين ال حق لك ولا لفاطمة فيه. (تفسيرالقمي، ج:۲، ص:۱۵۵-۱۵۶ و هم نور: الاحتجاج ج: ۱ ص: ۹۰-۹۲)

[23] در ادامه حدیث تفسیر قمی که در تعلیقه سابق بیان شد آمده است:

فرجع أبو بكر إلى منزله وبعث إلى عمر فدعاه ثم قال أما رأيت مجلس علي منا اليوم، والله لأن قعد مقعدا مثله ليفسدن أمرنا فما الرأي قال عمر الرأي أن تأمر بقتله، قال فمن يقتله قال خالد بن الوليد فبعثا إلى خالد فأتاهما فقال نريد أن نحملك على أمر عظيم، قال احملاني ما شئتما ولو قتل علي بن أبي طالب، قال فهو ذاك، فقال خالد متى أقتله قال أبو بكر إذا حضر المسجد فقم بجنبه في الصلاة فإذا أنا سلمت فقم إليه فاضربه عنقه، قال نعم

فسمعت أسماء بنت عميس ذلك وكانت تحت أبي بكر فقالت لجاريتها اذهبي إلى منزل علي وفاطمة فأقرئيهما السلام وقولي لعلي إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك من الناصحين فجاءت الجارية إليهما فقالت لعلي ع إن أسماء بنت عميس تقرأ عليكما السلام وتقول إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك من الناصحين، فقال علي (ع) قولي لها إن

الله يحيل بينهم وبين ما يريدون

ثم قام وتهيأ للصلاة وحضر المسجد ووقف خلف أبي بكر وصلى لنفسه وخالد بن الوليد إلى جنبه ومعه السيف فلما جلس أبو بكر في التشهد ندم على ما قال وخاف الفتنة وشدة علي وبأسه فلم يزل متفكرا ان يجسر أن يسلم حتى ظن الناس أنه قد سها، ثم التفت إلى خالد **اي خالد ام أمرتك به** فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فقال أمير المؤمنين ع اي خالد ام الذي أمرك به قال أمرني بضرب عنقك، قال وكنت تفعل قال إي والله لو قال لي أنه قال ليل تفعل لقتلتك بعد التسليم، قال فأخذه (علي) ع فضرب به الأرض واجتمع الناس عليه فقال عمر يقتله ورب الكعبة فقال الناس اي أبا الحسن الله الله بحق صاحب هذا القبر فخلى عنه، قال فالتفت إلى عمر وأخذ بتلابيبه وقال اي ابن الصهاك الولعة من رسول الله ص وكتاب من الله سبق لعلمت أيانا أضعف انصارا وأقل عددا ثم دخل منزله(تفسير القمي،ج ٢، ص 158-159)

در کتاب سلیم ماجرای توطئه خالد این چنین بیان شده است:

قال ابن عباس ثم إنهم آمروا وتذاكروا فقالوا ال يستقيم لنا أمر ما دام هذا الرجل حيا فقال أبو بكر من لنا بقتله فقال عمر خالد بن الوليد فأرسل إليه فقال اي خالد ام رأيك في أمر نحملك عليه قال احمالني على ما شئتما فو الله إن حملتماني على قتل ابن أبي طالب لفعلت فقال والله ما نريد غيره قال فإني له فقال أبو بكر إذا قمنا في الصلاة صلاة الفجر فقم إلى جانبه ومعك السيف فإذا سلمت فاضرب عنقه قال نعم فافترقوا على ذلك

ثم إن أبا بكر تفكر فيما أمر به من قتل علي ع وعرف أنه إن فعل ذلك وقعت حرب شديدة وبلاء طويل فندم على ما أمره به فلم ينم ليلته تلك حتى [أصبح ثم] أتى المسجد وقد أقيمت الصلاة فتقدم فصلى بالناس ففكر ما يدري ما يقول وأقبل خالد بن الوليد متقلدا بالسيف حتى قام إلى جانب علي ع وقد فطن علي ع ببعض ذلك **فلما فرغ أبو بكر من تشهده صاح قبل أن يسلم اي خالد ام أمرتك ال تفعل** فإن فعلت قتلتك ثم سلم عن يمينه وشماله وثب علي ع فأخذ بتلابيب خالد وانتزع السيف من يده ثم صرعه وجلس على صدره وأخذ سيفه ليقتله واجتمع عليه أهل المسجد ليخلصوا خالدا فما قدروا [عليه] فقال العباس حلفوه بحق القبر لما كففت فحلفوه بالقبر فتركه وقام فانطلق إلى منزله وجاء الزبير والعباس وأبو ذر والمقداد وبنو هاشم واخترطوا السيوف وقالوا والله ال تنتهون حتى يتكلم ويفعل واختلف الناس وماجوا واضطربوا وخرجت نسوة بني هاشم فصرخن وقلن اي أعداء الله ما أسرع ما أبديتم العداوة لرسول الله وأهل بيته لطالما أردتم هذا من رسول الله ص فلم تقدروا عليه فقتلتم ابنته بالأمس ثم [أنتم] تريدون اليوم أن تقتلوا أخاه وابن عمه ووصيه وأبا ولده كذبتم ورب الكعبة ما كنتم تصلون إلى قتله حتى تخوف الناس أن تقع فتنة عظيمة(كتاب سليم بن قيس، ص: ٨٧١-٨٧٣)

سمعانی نیز در الانساب در مدخل رواجنی نقل می‌کند:

١٨٢١- الرواجني

بفتح الراء والواو وكسر الجيم وفي آخرها النون، هذه النسبة سألت عنها أستاذي أبا القاسم إسماعيل بن محمد بن الفضل الحافظ بأصبهان عن هذه النسبة فقال: هذا نسب أبي سعيد عباد بن يعقوب شيخ البخاري، وأصل هذه النسبة الدواجن بالدال المهملة وهي جمع داجن، وهي الشاة التي تسمن في الدار، فجعلها الناس الرواجن بالراء، ونسب عباد إلى ذلك هكذا، قال: ولم يسند الحكاية إلى أحد، وظني أن الرواجن بطن من بطون القبائل والله أعلم، قال أبو حاتم بن حبان: عباد بن يعقوب الرواجني من أهل الكوفة، يروي عن شريك، حدثنا عنه شيوخنا، مات سنة خمسين ومائتين في شوال، وكان رافضيا داعية إلى الرفض، ومع ذلك يروي المناكير عن أقوام مشاهير فاستحق الترك، وهو الذي روى عن شريك عن عاصم عن زر عن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم: إذا رأيتم معاوية على منبري فاقتلوه. قلت روى عنه جماعة من مشاهير الأئمة مثل أبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري أنه لم يكن داعية إلى هواه، وروى عنه حديث أبي بكر رضي الله عنه أنه قال: **ال يفعل خالد ما أمر به**، سألت الشريف عمر بن إبراهيم الحسيني بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال: **كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل علي ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك** وإبراهيم بن حبيب الرواجني الكوفي، يعرف بابن الميتة، يروي عن عبد الله بن مسلم الملائي وموسى بن أبي حبيب، روى عنه غير واحد من الكوفيين، وروى عنه أيضا موسى بن هارون بن عبد الله وأحمد بن موسى الحمار. (الأنساب للسمعاني، ج ۶، ص۱۷۵)

اين مطلب در المصابيح في السيره،ص و ارشاد القلوب، ج ۳، ص ۲۴۸ و شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد، ج ۱۳، ص ۳۰۱-۳۰۲ و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۳۲۷۷ و الكاشف الامين عن جواهر العقد الثمين، ج۲، ص ۳۴۶ و وفاه النبي محمد، ج ۱، ص ۱۰۴ نيز بيان شده است. براي مراجعه تفصيلي به اين موارد به سايت فدكيه، صفحه اى خالد ال تفعل مراجعه فرماييد

[24] علي بن محمد بن عبد الله عن بعض أصحابنا أظنه السياري عن علي بن أسباط قال: لما ورد أبو الحسن موسى ع على المهدي آه ي رد المظالم فقال أي أمير المؤمنين ما بال مظلمتنا ال ترد فقال له و ما ذاك أي أبا الحسن قال إن الله تبارك و تعالى لما فتح على نبيه ص فدك و ما والاها و لم يوجف عليه بخيل و ال ركاب فأنزل الله على نبيه ص و آت ذا القربى حقه فلم يدر رسول الله ص من هم فراجع في ذلك جبرئيل و راجع جبرئيل ع ربه فأوحى الله إليه أن ادفع فدك إلى فاطمة ع فدعاها رسول الله ص فقال لها أي فاطمة إن الله أمرني أن أدفع إليك فدك فقالت قد قبلت أي رسول الله من الله و ممن هو **فلم يزل وكالؤها فيها** - حياة رسول الله ص **فلما ولي أبو بكر أخرج عنها وكالءها** فأتته فسألته أن يردها عليها فقال لها ائتيني بأسود أو أحمر يشهد لك فجاءت بأمير المؤمنين ع و أم أيمن فشهدا لها فكتب لها بترك التعرض فخرجت و الكتاب معها فلقيها عمر فقال أم ما هذا معك أي بنت محمد قالت كتاب كتبه لي ابن أبي قحافة قال أريني فأبت فانتزعه من يدها و نظر فيه ثم تفل فيه و محاه و خرقه فقال لها هذا لم يوجف عليه أبوك بخيل و ال ركاب فضعي الحبالفي رقابنا (الكافي (ط - الإسلامية) ؛ ج1 ؛ ص543) و همين طور: تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج۴، ص: ۱۴۹

العجب لقوم يرون سنة نبيهم تتبدل و تتغير شيئا شيئا [و بابا بابا] ثم يرضون و ال ينكرون بل يغضبون له و يعتبون على من عاب عليه وأنكره ثم يجيء قوم بعدنا فيتبعون بدعته و جوره و أحداثه و يتخذون أحداثه سنة و ديانا يتقربون بها إلى الله في مثل تحويله مقام إبراهيم ع....وفي تغييره صاع رسول الله ص ومده ... وقبضه وصاحبه فدك و**هي في يد فاطمة ع مقبوضة** قد أكلت غلتها على عهد النبي ص فسألها البينة على ما في يدها ولم يصدقها ولم يسألها البينة على ما في يدها ولم يكن لها أن يسألها البينة على ما ادعت أم أيمن وهو يعلم يقينا [كما نعلم] أنها في يدها ولم يكن لها أن يسألها البينة على ما في يدها و ال أن يتهمها ثم استحسن الناس ذلك وحمدوه وقالوا إنما حمله على ذلك الورع والفضل وقد أكلت فاطمة ع حين أرادت انتزاعها وهي في يدها **أليست في يدي وفيها وكيل** وقد قالت فاطمة ع حين أرادت انتزاعها وهي في يدها **ألست في يدي وفيها وكيلي** وقد أكلت غلتها ورسول الله ص حي قال بلى قالت فلم تسألني البينة على ما في يدي (كتاب سليم بن قيس ص:۶۷۶- ۶۷۷)

وقال علي بن إبراهيم في قوله فآت ذا القربى حقه والمسكين وابن السبيل

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عثمان بن عيسى وحماد بن عثمان عن أبي عبد الله ع قال لما بويع لأبي بكر واستقام له الأمر على جميع المهاجرين والأنصار **بعث إلى فدك فأخرج وكيل فاطمة بنت رسول الله** ص منها فجاءت فاطمة ع إلى أبي بكر، فقالت يا أبا بكر منعتني عن ميراثي من رسول الله وأخرجت وكيلي من فدك وقد جعلها لي رسول الله ص بأمر الله، فقال لها هاتي على ذلك شهودا فجاءت بأم أيمن(تفسيرالقمي ج: ۲ ص: ۱۵۵)

أبو محمد عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله ع قال لما قبض رسول الله ص وجلس أبو بكر مجلسه بعث إلى وكيل فاطمة ص فأخرجه من فدك فأتته فاطمة ع فقالت اي أبا بكر ادعيت أنك خليفة أبي وجلست مجلسه **وأنك بعثت إلى وكيلي فأخرجته من فدك** وقد علم أن رسول الله ص صدق بها علي وأن لي بذلك شهودا(الاختصاص، ص ١٨٣)

أبي رحمه الله قال حدثنا علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عمن ذكره عن أبي عبد الله ع قال لما منع أبو بكر فاطمة ع فدك **وأخرج وكيلها** جاء أمير المؤمنين ع إلى المسجد وأبو بكر جالس وحوله المهاجرون والأنصار فقال اي أبا بكر **لم منعت فاطمة ع ما جعله رسول الله ص لها ووكيلها فيه** منذ سنين فقال أبو بكر هذا فيء للمسلمين فإن أتت بشهود عدول وإلا فلا حق لها فيه قال اي أبا بكر تحكم فينا بخلاف ما تحكم في المسلمين قال لا قال أخبرني لو كان في يد المسلمين شيء فادعيت أنا فيه ممن كنت تسأل البينة قال إياك كنت أسأل قال فإذا كان في يدي شيء فادعى فيه المسلمون تسألني فيه البينة قال فسكت أبو بكر فقال عمر هذا فيء للمسلمين وليس من خصومتك في شيء (علل الشرائع، ج ١، ص ١٩٠)

حدثني القاضي أبو إسحاق إبراهيم بن مخلد بن جعفر بن سهل بن حمدان الدقاق قال حدثتني أم الفضل خديجة بنت محمد بن أحمد بن أبي الثلج قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن أحمد الصفواني قال حدثنا أبو أحمد عبد العزيز بن يحيى الجلودي البصري قال حدثنا محمد بن زكريا قال حدثنا جعفر بن عمارة الكندي قال حدثني أبي عن الحسن بن صالح بن حي قال ومات أتيناي مثله قال حدثني رجلان من بني هاشم عن زينب بنت علي قالت لما بلغ فاطمة إجماع أبي بكر على منع فدك و **انصرافه وكيلها عنها** لاثت خمارها الحديث

قال الصفواني وحدثني محمد بن محمد بن زيد مولى بني هاشم قال حدثني عبد الله بن محمد بن سليمان بن عبد الله بن الحسن بن الحسن عن عبد الله بن الحسن بن الحسن عن جماعة من أهله وذكر الحديث قال الصفواني وحدثني أبي عن عثمان قال حدثنا نائل بن نجيح عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عن آبائه وذكر الحديث

قال الصفواني وحدثنا عبد الله بن ضحاك قال حدثنا هشام بن محمد عن أبيه ابن وعوانة قال الصفواني وحدثنا ابن عائشة بعضه وحدثنا العباس بن بكار قال حدثنا حرب بن ميمون عن زيد بن علي عن آبائه ع قالوا لما بلغ فاطمة ع إجماع أبي بكر على منعها فدك و **انصرافها عنها** لاثت خمارها ثم أقبلت في لمة من حفدتها ونساء قومها تطأ ذيلها ما تخرم مشية رسول الله حتى دخلت على أبي بكر وقد حف حولها المهاجرون والأنصار فنيطت دونها ملاءة فأنت أنة أجهش لها القوم بالبكاء ثم أمهلت حتى هدأت فورتهم وسكنت رعتهم افتتحت الكلام (دلائل الامامة، ص ٣٠)

براى مراجعه تفصيلى به موارد ذكر شده به سايت فدكيه،صفحه اخراج وكيل حضرت از فدك مراجعه فرماييد.

[25] صحيح البخاري، ج٣، ص١٣٦١ ح ٣٥١٠(رد طبع سلطانيه،ج ٥، ص ٢١ ح ٣٧١٤) و صحيح البخاري، ج٣، ص١٣٧٤ ح ٣٥٥٦(رد طبع سلطانيه،ج ٥، ص ٢٩ ح ٣٧٦٧)

[26] صحيح مسلم ، ج٤، ص ١٩٠٣ ح ٢٤٤٩